

روزنامه		
هنر		
تاریخ هنر نداریم، گفت‌وگو با جهانگیر شهدادی		صفحه ۸
گفت‌وگو با محمدعلی باشه آهنگر		صفحه ۹
موسیقی، خاص و عام ندارد در گفت‌وگو با سهراب پور ناظری		صفحه ۱۰

روزنه آبی
گپی با «کاوه آفاق» به بهانه حضورش در تئاتر «خاکستری» برای ارتباط با مخاطبان به تئاتر آمدم
سعید برآبادی

انگار به قول قدیمی‌ها «صحنه» یا شاید هم «خاک صحنه» برای «کاوه آفاق» آمد داشته و به‌زودی قرار است آلبومش روانه بازار شود. سرپرست گروه راک زیرزمینی «The ways» حالا امیدوار تر از قبل، آماده است تا آخرین کارهایش را در ارشاد انجام دهد، امضاهای آخر را بگیرد و به «روی زمینی‌ها» بپیوندد. بیش از یک سال از آخرین مصاحبه من با کاوه آفاق می‌گذرد و او در همین مدت راه پرفراز و نشیبی را پشت درهای دریافت مجوز موسیقی پشت سر گذاشته. اگر آن روزها با چراغ امیدگی هم مسوولان در دلش روشن کرده بودند به کشورش بازگشته بود تا با دریافت مجوز به بزرگ‌ترین آرزویش که همانا اجرای کنسرت روبه‌روی مشتاقانش است برسد، در میانه راه را برسدلی‌ها و خلف‌وعدهای فراوانی روبه‌رو شد. در این مدت ما به‌جای توقف، همچنان کارهای جدیدش را ضبط کرد و در نهایت از فروردین امسال به عنوان بازیگر، به تیم اجرای نمایش خاکستری پیوست تا بلکه از این راه بتواند هوادارش را از نزدیک ببینند. حالا اما انگار خاک صحنه برایش آمد داشته و مسوولان ارشاد در باغ سبز به رویش گشوده‌اند. در این مصاحبه که به بهانه بازی در تئاتر خاکستری انجام شده، از دنیای صحنه به دنیای موزیک می‌رود و به هوادارانش نود انتشار اولین آلبوم مجازش را در نیمه‌های اردیبهشت می‌دهد.

❖ **کاوه آفاق**، مسیر پرپیچ‌وخمی را طی کرده‌ای که طرف کارش را به صورت زیرزمینی آغاز کرده و حتی بسیاری از هوادارانش فکر می‌کردند که در ایران نیست، چه شد که قصه به اینجا رسید که برای مجوز اقدام کنیدی و بخواهید در کشور و به صورت قانونی بخواйдی؟

داشتن مجوز برای ارائه اثر جنا از مسایل دیگری که ممکن است داشته باشد، یک نویداست برای موسیقی کشور ما. اینکه تحمل پذیرفتن نگاههای متفاوت در میان مسوولان کشور وجود دارد. من به عنوان یک خواننده راک ایرانی که ابزار اصلی ارتباط با مخاطب زبان فارسی است در هیچ‌جای دنیا به جز ایران نمی‌توانم زندگی کنم و بخوانم. من باید در میان مردم باشم تا از زبان حال آنها برای گفتن، سرودن و خواندن بهره ببرم. اصلی‌ترین دلیل بازگشت به ایران هم همین موضوع بود، گو اینکه مسوولان قول مساعد داده بودند که تمام تلاششان را برای مجوزدار شدن «The ways» انجام دهند. در بازگشت به ایران اما مشکلاتی پیش آمد که مانع شد و در نهایت بعد از یک سال دوندگی تصمیم گرفتم برای برقراری ارتباط با مخاطبایم، در اجرای یک نمایش حاضر شوم.

❖ **آن طور که می‌دانی** رسیدن به شرایط دریافت مجوز همیشه پر دردرسر بوده، در این میان **چطور تصمیم گرفتی به اجرای یک نمایش بپیوندی**؟ خاکستری، تئاتری است که براساس نمایشنامه معروف «بالار غذا» نوشته «هارولد پینتر» توسط دوست خویم سامان افکاری، نوشته شده. متن روایتگر جوانان بر سسر زندگی میان دو آدمکش است که در زیرزمینی باید منتظر دستورات بعدی بالادستی باشند. تمام نمایش دیالوگ‌هایی است که بین من و دوست خویم که از بهترین بازیگران حال حاضر طنز ایران است یعنی علیمردانی رودپل می‌شود. زمانی که اجرای چنین نقشی به من پیشنهاد شد برابم تنها یک نکته مهم و اصلی داشت و آن هم این بود که از طریق این اجرا بتوانم هواداران موزیکم را در لحظه‌های بعد از اجرا، بیرون از سالن ببینم و در دو طرف بداییم که برای ماندن باید ادامه دهیم؛ من همچنان باید بخوانم و در راهی که می‌روم بفشاری کنم و هوادارام با توصیه‌ها و نقدهایشان دلم را به راهی که دارم می‌روند گرم کنند. اتفاقا در حوزه تئاتر هم چندان بی‌سابقه نبودم. علاوه بر علاقه‌ای که به انواع مختلف هنر - به جز موسیقی - دارم، به‌واسطه پدرم، صحنه را از بچگی می‌شناختم و با آن ارتباط دارم. همین‌ها باعث شد به این گروه بپیوندم و اکنون هم از این فرصت کمالا اراضی می‌کنم.

❖ **از حال و هوای خاکستری** یگو، رسیدن به ایده‌های بازی در نقش یک آدم جدی که با یک مرد شوخ‌طبع در یک زیرزمین گیر کره دی‌وای تو سخت نبود؟ می‌دانی، آن چیزی که بیشتر سخت بود ساعت‌های بعد از اجرا بود. من در حیاط حوزه زمان که نمایش در آن اجرا می‌شود قدم می‌زدم و از خودم می‌پریدم که چرا به عنوان یک بازیگر مجاز به بازی هستم اما به عنوان یک خواننده هنوز مجوزی به‌تجاار ندارم. هواداران را ببینم نه یک خواننده‌اسختی امیدوار کننده اجرای خاکستری تنها در همین بودا

❖ **تجربه این حس** اما نباید **نامیدت کرده باشد**، راستی از مجوز آلبوم خبری هست؟ اتفاقا در حالی که ما داریم هر شب این نمایش کمدی-تارتازی را در پارین برای مردم اجرا می‌کنیم از ارتشاده هم خبرهای خوشی دارد می‌آید. ما همچنان منتظریم که به‌زودی مجوز آلبوم جدید صادر شود. خدا را شکر مسوولان به شکل بسیار جالبی در حال همکاری با ما هستند که برایم کمالا عجیب و غیرقابل باور است. هیچوقت تا به حال برخورد مسوولان اینقدر خوب نبوده. به‌تازگی برای اجرای مجوزی به آلبومها از کارشناسان موسیقی استفاده می‌شود و این در نوع خودش کمالا جدید و در عین حال همان چیزی است که کسانی چون من آرزویش را داشتند.

❖ **فکر می‌کنی**، آلبوم چه زمانی **وارد بازار شود**؟ همه کارها انجام شده و اگر همکاری مسوولان همچنان ادامه داشته باشد، امیدوارم در نیمه‌های شهریور به بازار موزیک مجاز ملحق شوم. ❖ **با این خبر خوشحال** هستید، آیا دیگر به دنیای **تئاتر باز** بازمی‌گردی؟ می‌دانی، تئاتر جدا از من نبوده که بخوام روزی آن را کنار بگذارم. یک خواننده راک، باید تلفیقی از همه هنرها را در درون خودش داشته باشد. اما اگر منظورت اجرا به‌صورت حرفه‌ای و به‌عنوان یک راه کسب درآمد است باید بگویم نه! شاید اگر نقشی پیدا شود که بتوانم با آن زندگی کنم، دوباره به صحنه هم می‌آیم.

روزنامه		
هنر		
تاریخ هنر نداریم، گفت‌وگو با جهانگیر شهدادی		صفحه ۸
گفت‌وگو با محمدعلی باشه آهنگر		صفحه ۹
موسیقی، خاص و عام ندارد در گفت‌وگو با سهراب پور ناظری		صفحه ۱۰

تماشاخانه
امیر ارسلان نامدار
سعید برآبادی

تالار هنر ساعت: ۱۸:۰۰ مدت: ۴۵ دقیقه نویسنده:مسعودملک‌باری طراح و کارگردان: حسین چراغی مشاور کارگردان:محسن‌ایمانخانی آهنگساز:بلیک‌نصیری‌خواه طراح صحنه: فائزه فیض‌شیخ‌الاسلام ساخت دکور: علی‌تابع‌امام طراح عروسک:حمید امامی ساخت عروسک:علی‌اعتصامی‌فر طراح لباس:جليله هیتنان طراحی و ساخت ماسک: مریم تیموری

بازیگران: بهرام بهیپانی/ مهرنوش شریعتی / محمد روشنی/ حامد جعفری کیسا/ لاله علیپور/ رها نور محمدی/احمدرضا حسینیعلی/ امید ماهر

ملک‌شاه رومی، طسی جنگ با سلاطین متجاوز کشته می‌شود و همسر او که باردار است سعی می‌کند فرار نماید. او با خواجه نعمان، تاجر مصری آشنا شده و همسر او می‌شود و بعد از مدتی فرزنش از ملک‌شاه به نام امیر ارسلان متولد می‌شود.امیر ارسلان پسر بسیار شجاعی است که همه او را دوست دارند. سال‌ها بعد وقتی متوجه می‌شود که پدرش ملک‌شاه بوده، به روم لشکر می‌کشد تا تاج و تخت پدر را بازپس گیرد و در همین لشکرکشی، عکس فرخ لقا دختر پطرس‌خان فرنگی را می‌بیند و عاشق او می‌شود و به سمت فرنگ می‌رود. شاه فرنگ دو وزیر ماهر در رمل و اسطربال به نام شمس وزیر و قمر وزیر دارد که شمس با امیر ارسلان موافق و قمر مخالف‌است.

نمایش:هفت تیر، خیابان مفتح جنوبی، جنب ورزشگاه شیروودی، خیابان ورزنده، تالار هنر



خانه نمایش آو
ساعت: ۲۱:۳۰
مدت: ۵۰ دقیقه
بهای بلیت: ۱۲۰۰۰ تومان
نوشته:فرانز ارباب
طراح و کارگردان:علی‌پروشانی
مترجم:شیرین حسین‌زاده
بازیگران:شهاب آگاهی- آوا شریفی- نیما شعیب‌نژاد- مهرداد غضنفریان- آرش فتاحی- بهادر امیرشاه کریمی- سپهر فرحت- اردو
موسیقی زنده: ساکان محمودی
گیتار)- حسین جباری (ساکسیفون (تنور)-لهراسب بیات (گیتار بیس)-کیوان مهربخش(درامر)

(برونو و استبان) بدون دلیل مشخصی از سوی صاحب لابیرنت (خوستینو) زنجیر و حبس شده‌اند. میکایلا (دختر خوستینو) داستان لابیرنت را برای استبان تعریف می‌کند. راه خروج از لابیرنت را تنها خوستینو می‌دانند.
نشانی: تهران- میدان فاطمی- ابتدای شهید گمنام- خیابان جهانمهر- پلاک ۲۶- خانه آو



عکس: مهدی حسینی، شرق

آن شعر ما لعبت‌کاتیم و فلک لعبت‌باز نشان دادید که همه نمایش یک خیمه شب‌بازی است.
من شخصیت اهریمن را یک جور سیاه می‌دیدم که تخت‌حوضی بازی می‌کند. تمام مسایل را می‌گوید و با قدرت هم می‌گوید. الگوی من این بود، اما دقیقاً کپی نکرده بودم می‌توانستم سیاه را بیابور اما یک مقدار نمایشی‌تر و امروزی‌تر به آن فکر کردم. وقتی عزاداری در کارم است آیین‌هایی داریم که این را خیلی پرقدستر به ما ارائه می‌دهد. تئاتر یعنی اینکه بتوانیم حس و اندیشه خودمان را با ابزاری که در اختیار داریم با قدرت بیشتری بیان کنیم. نمایش باید اثر گذار باشد چون رویدادی است که باید دل مردم را به حرکت در آورد. ابزار من در این اجرا و در هر اجرایی آیین‌های نمایشی خودمان هستند. آیین‌های نمایشی ما مثل صندوقی است که در آن جادوی نمایش نهفته است. نمی‌توانستم شخصیت ضحاک را به این صورت که اینجا کار کردم در رستم و سهراب بیابور بهتر وصف می‌کند وقتی یک نفر به آن مرحله از خونخواری می‌رسد که مغز مردم را می‌خورد عبید زاکانی می‌گوید خب من در اثرم که موش و گربه را نوشتم‌ام از این استفاده کن. شخصیت‌ها بودند که به من این اجازه را می‌دادند که در قالب‌های مختلف بیایند. ❖ **در کارهای شما هیچ‌گاه** بازیگر شناخته‌شده‌های بازی نمی‌کنید. یعنی به نظرم شما در انتخاب بازیگران یکسری ویژگی‌های دیگر را در نظر دارید که مهم‌ترین آنها داشتن توانایی خواندن است. در این کار هم شاید به جز امیریل ارجمند و هانا کامکار که بیشتر با صدایش شناخته‌شده چهره شناخته‌شده‌ای نیستند.

از ابتدای کارم همیشه علاقه داشتم از جوانانی ناشناخته و با استعداد در کارم استفاده کنم و آنها را وارد میدان کنم و اینها ستارهای نمایش شوند. در کارهایم با محمد حامتی و نسیم ادبی کار کردم. با آنکه هر دوی آنها بازیگران شناخته شده‌ای بودند زمانی که با من کار می‌کردند، شامل‌های نمایش‌های من را می‌گرفتند. این هم به دلیل قابلیت‌های نهفته‌ای بود که داشتند. نمی‌توانم بگویم هر کدام از این بازیگران مثل چوبی بود که من او را تراش دادم. قابلیت‌هایی را داشتند که در کارهای من شکلی به خودش گرفت. بازی‌ای که من از بازیگر می‌خواهم یک بازی کلاسیک نیست، بازیگر باید آماجگی تجربه یک نوع تئاتر دیگر را هم داشته باشد. بعضی اوقات بازیگران معروف خیلی سخت در قالبی که می‌خواهم فرو می‌روند. جوان‌ها را راحت‌تر می‌توانم به راه بیابور. به آنها هم میدان‌هایی می‌دهم که شاید در کارهای دیگر نداشته‌اند. امکان ندارد کاری انجام دهم که جوان‌ها در آن حضور نداشته باشند چون به نظرم اینها نیروهای بالقوه‌ای هستند که باید وارد کار کرد و قدرت‌هایشان را بیرون کشید. این وظیفه یک کارگردان است. اگر بخواهم همیشه به سراغ چهره‌های شناخته شده برویم به جوان‌ها ظلم کرده‌ایم. ممکن است ریسک کنم اما وقتی بازیگری در مقابلم هر چقدر هم با کار من آشنا نباشد می‌دانم که می‌تواند این کار را انجام دهد.

❖ **البته نقل کار به نظر حرف‌های می‌آید؟**
نقال دارای تجربه ۶۰- ۷۰ ساله است و این نقالی در آستینش است یعنی نمی‌تواند جمله‌ای به شما بگوید و شما متوجه نشوید. تمام معانی را با تجربه چند ساله‌اش به شما می‌گوید. خیلی از این چجه‌ای می‌گویند کاش ما هم می‌توانستیم مانند این نقال صحبت کنیم. ولی این تجربه می‌خواهد این نقال الان یک الگوست که جدید و قدیم ندارد و ۵سال تجربه کرده تا به اینجا رسیدم. نقالی کار خیلی مشکلی است چون در واقع مونولوگ می‌گوید و باید شما را بگیرد و جذب کند و نگذارد که نفس بکشید. امیریل ارجمند هم صدای بسیار پر قدرت برای آواز دارد که من از او خواستم با همخوان‌ها هم کار کند. ایشان با همخوان‌هاست و شما متوجه او نمی‌شوید. این به دلیل امتیازاتی بود که بچه‌ها داشتند و توانستند در قسمت‌های مختلف کار کنند. علیرضا ناجی هم خودش به این کار اضافه شد. در دو، سه کار دیگر او را دیده بودم و حس می‌کردم کسی است که می‌تواند در این کار درخشان باشد که به نظرم هست.

❖ **خیلی هم خوب از پس نقش اهریمن برآمده بود.**
اهریمن شخصیتی است که کلاف سردرگم داستان را درست می‌کند بنابراین موقعیت‌های قدرتمندی در دست دارد که این کار را انجام دهد.

❖ **هانا کامکار هم** با اینکه حرکت زیادی در صحنه ندارد اما صدایش نقش زیادی را در کار ایفا می‌کند.

هانا کامکار صدای بسیار دانش‌بینی دارد اما آندقر بازی ندارد. من از صدای ایشان استفاده کردم که لحظه‌ای که به عنوان مام وطن صحبت می‌کند یا آواز صحبت می‌کند. در این نمایش صداست که حرف می‌زند. آقای پژمان کاشفی هم همین‌طور است. من او را در تئاتر شهر دیده بودم و فکر می‌کردم بازیگری است که قدرت زیادی دارد و با توجه به فیزیک که دارد هم بازی می‌کند و هم حرف می‌زند.

❖ **یکی از موضوعاتی که همیشه درباره نمایش‌های شما گفته می‌شود این است که شما عادت به صحنه‌بردن کارهای بزرگ دارید.** در مرغ‌باران اما نام چهره‌های شناخته‌شده‌ای در کنار شما قرار گرفت. جهانگیر کوثری به عنوان تهیه‌کننده، امیر ابائسی طراح لباس و صحنه، نادر رجب‌پور طراح حرکت و البته ارسلان کامکار به عنوان آهنگساز. برخلاف روی صحنه در پشت صحنه چهره‌های بزرگی در کنار شما قرار گرفتند.

به این دلیل از ابتدا که به کار نمایش پرداختم مسوولیت همه چیز را به عهده می‌گرفتم. یعنی طراحی لباس، بازی، ترجمه و... در انجام می‌دادم. یک روز فکر کردم که کار برای من خیلی سنگین می‌شود و یک روزی هم که خودم مرغ دریایی را روی صحنه می‌بردم متوجه شدم به نحوی مورد حسادت برخی بازیگران قرار می‌گیرم. با خودم گفتم این سفره را برای خودت برداشته‌ای یعنی چه که هم بازی کنی، هم شاعر را داشته باشی، ترجمه و کارگردانی و طراحی لباس و دکور انجام دهی؟ از آن روز تصمیم گرفتم کار را تقسیم کنم و از آن روز بود که بازی را کلا کنار گذاشتم. این اواخر فکر کردم یک بخشی از کار باید به دست عده‌ای متخصص سپرده شود که من تا این حد لارزی مصرف نکنم که ببینم دکور درست انجام شد، حرکات درست انجام می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۰

گفت‌وگو با پری صابری

نویسنده و کارگردان «مرغ باران»

تعزیه

اپرای ملی ماست



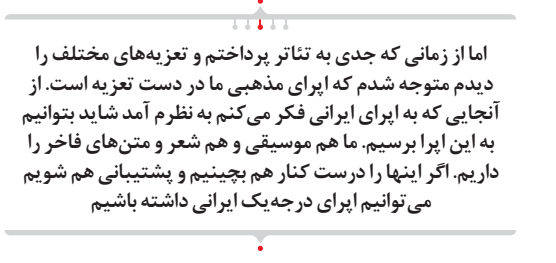
زندان می‌کند در مونولوگی که پادشاه دارد و من از شعر قدرتمند نیما گرفته‌ام که قدرت تفکر و شعر نیما را به نمایش می‌گذارد و در مورد زندگی و حیات صحبت می‌گوید! این سوال را می‌پرسد اینجا آیا خواب است و ما آنها را درست می‌بینیم؟ در انتهای این شعر است که نیما می‌گوید هر کاری کردی خودت کرده‌ای. این تو هستی عامل نیکی، بدی، سرنگونی خودت شده‌ای. به همین دلیل هم وقتی به دست ضحاک کشته می‌شود می‌گوید من عمله مرگ خود بودم.

❖ **به شعر نیما** اشاره کردید من به یاد این نکته افتادم که اجرای مرغ باران دو وجه مشخص دارد: یکی وجه ادبی و دیگری وجه نمایشی. در بخش ادبی با آنکه دارید از یکی از مهم‌ترین روایت‌های فردوسی استفاده می‌کنید تنها به شاهنامه استناد نکردید و در این کار، کل تاریخ ادبیات و شعر ایران از فردوسی و رودکی گرفته تا نیما، فروغ، شاملو، اخوان، حتی سهراب سپهری، سیاوش کسرای و حمید مصدق در قالب روایت جمشید را می‌توان دید. می‌دانم که علاقه زیادی به ادبیات ایران دارید در همه آثارتان این نگاه موجود است. اما اینکه در روایتی که شاید کلیدی‌ترین روایت شاهنامه است از کل ادبیات ایران استفاده کرده‌اید برای خود من جالب بود و می‌خواهم بدانم این اتفاق چطور افتاد و انتخاب اشعار چطور بود؟

من وقتی کار می‌کنم ایده کلی از کار دارم اما اصل نمایش خودجوش می‌آید. اعتقاد شخصی من این است که با آنکه فردوسی هزار سال قبل شاهنامه را نوشته اما شعرای معاصر ما هم به فردوسی متصل هستند. به درد و رنجی که در داستان جمشید بود هیچ‌کسی مانند شاعران دیگر نمی‌توانستند اشاره کنند. ادبیات ما مثل زنجیر به هم متصل است. یعنی وقتی من نیما را می‌خوانم می‌بینم چطور توانسته از درد و رنج و جهان‌بینی که فردوسی هم دارد صحبت کند. می‌بینم که خوشایوند هستند. از سوی دیگر علاقه زیادی به شعر معاصر دارم و نه تنها آثار همه آنها را مطالعه کرده‌ام که با خیلی از آنها زندگی کرده‌ام. وقتی نمایشنامه را می‌نوشتم شاعران بودند که شعرشان را به من می‌دادند.

❖ **این نزدیکی شما به شاعرانی مثل فروغ که از دوستان نزدیکتان بود به گمانم عاملی است که شعرها در شخصیت‌ها جای بیفتند و انگار این وجه که خود شما هم با این اشعار زندگی کرده‌اید در کار مشخص است.**

چون اگر با این اشعار زندگی نکرده بودم نمی‌توانستم این اشعار را در داستان بیابورم. رنج و شادی یک ملت را بیش از همه شعرا بیان می‌کنند. وقتی فردوسی را می‌خوانیم ظاهرش فقط اسطوره است اما درد و رنج و شادی و طرز تفکر مردم ایران لایه‌ای شعرشان هست. شعرای معاصر آنهاپی که ملانگار می‌شوند بعد از مدتی اسطوره می‌شوند. به نظرم شاملو، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری جادواند هستند و مانند فردوسی کهنه نمی‌شوند. حتما شعرای دیگری هم در زمان او بوده‌اند اما زمان آنها را پس‌زده و فردوسی ماندگار شده است. من با بیشتر شاعران نزدیکی خونی دارم و نمی‌توانم از آنها جدا شوم. به همین دلیل هم وقتی به سراغ تئاتر ایرانی می‌روم شاعران به کمکم می‌آیند.



❖ **به نظرم به همان نسبتی که از اشعار تاریخ ایران استفاده کردید؛ در مرغ باران به تئاتر آیینی- سنتی هم پرداخته‌اید.** در حقیقت تماشاگر در این اجرا تنها یک اثر کلاسیک‌نمایشی نمی‌بیند.

از کودکی داستان‌های تعزیه را از زبان مادرم می‌شنیدم با اینکه خودم به تعزیه نرفته بودم اما حس می‌کردم چه دنیای عجیب و غریبی در تعزیه است. یک مقدار که بزرگ‌تر شدم به این نتیجه رسیدم که تعزیه تئاتری کهنه است و دوره‌اش تمام شده. اما از زمانی که جدی به تئاتر پرداختم و تعزیه‌های مختلف را دیدم متوجه شدم که اپرای مذهبی ما در دست تعزیه است. از آنجایی که به اپرای ایرانی فکر می‌کنم به نظرم اما شاید بتوانیم به این اپرا برسیم. ما هم موسیقی و هم شعر و متن‌های فاخر را داریم. اگر اینها را درست کنار هم بچینیم و پشتیبانی هم شویم می‌توانیم اپرای درجه یک ایرانی داشته باشیم. کسی نمی‌تواند تعزیه را رنقی کند. تعزیه قدرت اجرایی بی‌نظیری دارد و با وجودی که در متن‌های کهن کار می‌کند خیلی امروزی است. زمانی که پیتربروک به ایران آمده بود من متوجه اهمیت تعزیه شدم. او با آن همه شهرت مدام به روس‌های مختلف سرمی‌زد که بتواند تعزیه ببیند. برابم جالب بود که چرا این کار را می‌کند و مگر تعزیه چه چیز مهمی است؟ کارهایش را که دنبال کردم در پاریس دو سه تا از کارهایش را دیدم متوجه شدم چقدر درست از تعزیه بهره‌برداری کرده. تعزیه را کپی نکرده بود. راه و روش تعزیه را به کار بسته بود. آنجا بود که فکر کردم تعزیه متعلق به ماست و چرا ما نباید از آن بهره بگیریم؟ از آن زمان هر کاری که راجع به متون ایرانی و فرهنگ ایران انجام می‌دهم توجه مخاطبان ایرانی و خارجی را جلب می‌کند چون خودش قدرت دارد. متنی که برای مونولوگ پادشاه گذاشتم اگر ترجمه کنید و در اختیار دستاندر کار تئاتر در خارج از کشور بگذارید می‌بینند که چه قدرتی پشت آن است. منتها توجه نشده است. ما می‌گوییم خب شعر است. شعر تمام حقیقت وجودی یک ملت را می‌گوید.

❖ **به جز تعزیه** بقیه آیین‌های نمایشی ایران را به تفکیک در این نمایش دیدیم. اهریمن تقریباً شخصیت سیاه تخت‌حوضی بود و کاوه آیین زورخانه‌ای بود، ضحاک یک زمان‌هایی تخت‌حوضی و زمان‌هایی اسطوره‌ای می‌شد. تنها آیینی که فکر می‌کردم در این کار نباید خیمه‌شب‌بازی بود که در دو صحنه ابتدایی و انتهایی با



فرزانه ابراهیم‌زاده

برای کسانی که در چند دهه گذشته تئاتر ایران را پیگیری کرده‌اند، نام «پری صابری» همراه با آثار شناخته‌شده ادبی و نویسندگان و شعرای بزرگ و نمایش‌های پرپرستاز و اجرایی بزرگ است. او که یکی از معدود هنرمندانی است که به پاس تمرکزش به روی تاریخ و فرهنگ ایران، نشان شوالیه فرانسه و نشان این سینای «یونسکو» را دارد، در تازه‌ترین کارش «مرغ باران» در کنار اجرای اسطوره‌ای‌ترین روایت شاهنامه فردوسی یعنی جمشید و ضحاک به مرور تاریخ ادبیات فارسی پرداخته است. او در نمایش مرغ‌باران اثری منظوم را در قالب اپرایی ایرانی به تصویر کشیده است. صابری می‌گوید رنج و شادی ملتها را شاعران روایت می‌کنند و به همین دلیل در این کار از آثار شاعران بزرگ ایران زمین از فردوسی تا شاملو بهره گرفته است. اجرایی که برای نخستین‌بار در کنار صابری جمعی از شاخص‌ترین چهره‌های رشته‌های مختلف هنری قرار گرفتند: جهانگیر کوثری به عنوان تهیه کننده، ارسلان کامکار آهنگساز، امیر ابائسی طراح صحنه و لباس و نادر رجب‌پور به عنوان طراح حرکات. به بهانه مرغ باران با شوالیه تئاتر ایران درباره اقتباس او از داستان‌های ادبی گفتیم.

❖ **در چند سال** گذشته که آثار شما را پیگیری می‌کردم شما به صحنه‌بردن چندین نمایش از جمله زندگی نیما یوشیج و «بابا نشاط» که درباره ملاضرالدین است و باغ دلگشای سعدی را پیگیری می‌کردید. چطور شد بین این پروژه‌ها به «مرغ باران» رسیدید که یک کار BIG PORODATION است و یکی از اسطوره‌ای‌ترین داستان‌های شاهنامه را یعنی داستان جمشید و ضحاک را به تصویر می‌کشد.

همان‌طور که گفتید من چند پروژه از جمله مرغ باران و بابا نشاط را هم‌زمان پیشنهاد داده بودم. گمان خودم این بود که بابا نشاط زودتر به روی صحنه رود. این موضوعی که می‌گویم وقتی بود که حسین پارسایی، در بنیاد رودکی بود. ایشان به من گفتند مرغ باران را روی صحنه بیابور. اتفاقاتی منجر به این شد که در نهایت هم مرغ باران انتخاب شود و البته مجوز هم گرفتیم. من دیگر توان این همه دوندگی را ندارم و از اجرای نمایش منصرف شدم و کار را کنار گذاشتم. بودم. مدتی پیش برحسب اتفاق آقای کوثری، را دیدم و ایشان از من پرسید که چرا کار نمی‌کنی؟ گفتم نمی‌توانم به تنهایی همه کارها را انجام دهم. ایشان هم پیشنهاد دادند که تهیه‌کننده کار باشند. این اتفاق واقعاً خواسته من بود که یک تهیه‌کننده حرفه‌ای مثل آقای کوثری تهیه‌کننده کارم باشد. چون تهیه‌کنندگی یک لغت نیست، پشتوانه خاصی می‌خواهد.

❖ **خب شاید هم به این دلیل است که کارهایی که شما به صحنه می‌برید کارهای بزرگی است که با تعداد زیاد پرستاز و امکانات صحنه امکانپذیر است.**

من نمی‌توانم فردوسی یا مولانا را با دو بازیگر روی صحنه بیابورم. حداقل بازیگرانی که لازم بودند را استفاده کردم ولی معینا این بازیگران یک پروداکشن بزرگ را تشکیل می‌دهند. الان تمام هم‌وغم من این است که روی باغ دلگشای سعدی کار کنم. خب نمی‌توانم این کار را با دو نفر کار کنم. سعدی خودش می‌تواند بیاید اما دوروبرش اتفاقاتی می‌افتد که به دست آدم‌ها انجام می‌شود مگر اینکه بخواهم کارهای دویرسونازه کار کنم که دیگر وقتی شما عادت کرده‌اید که در اقیانوس شنا کنید در حوض نمی‌توانید شنا کنید. درباره داستان جمشید و ضحاک هم که پرسیدید همیشه برای من جذاب بود چون در کل شاهنامه این نبرد دایمی نور و ظلمت همیشه وجود دارد و همیشه فردوسی ما را به طرف نور هدایت می‌کند. به‌نظرم مسایلی که در مرغ باران است فراتر از یک دوره به‌خصوص در زندگی مملکت ماست. ضحاک همیشه ضحاک است، و فردیون همیشه پادشاه خواهد بود. این را تاریخ به ما می‌گوید.

❖ **در چند سال** گذشته نمایش‌های زیادی با مضمون شاهنامه به روی صحنه رفته است. خود شما هم داستان‌های زیادی مثل رستم و سهراب و سوگ سیاوش را کار کرده‌اید اما تقریباً با وجود بار دراماتیکی که داستان جمشید و ضحاک دارد هیچ کارگردانی این داستان را به صحنه نبرده است. جمشید چهره متفاوتی است. یکی از شاهانه که دارای فرایزدی است. اما مثل همه اسطوره‌ها علری از خطا نیست. همین شخصیتش را جذاب می‌کند.

همان‌طور که اشاره کردید در اسطوره‌های ایرانی جمشید جایگاه رفیعی دارد. براساس روایت‌های تاریخی گفته می‌شود که بیش از ۷۰۰ سال پر ایران حکومت کرده و بسیاری از نیروها را در اختیار داشته است. به روایتی نخستین شاهی بوده که فرایزدی داشته و هم‌زمان هم موبد بوده است و هم شاه در دوران او مرگ و حسد از بین می‌رود، آنها را نرم می‌کند. کشته و کار را گسترش می‌دهد و در واقع هر کاری که می‌تواند یک مملکت را سرفراز کند انجام می‌دهد. اما وقتی کسی این همه قدرت را در دست داشته باشد قدرت‌های منفی هم به کنارش می‌آیند. اشتباه جمشید این است که از این قدرت‌ها غافل می‌ماند. اهریمن که شخصیت فریبنده‌ای است و مردم دوستش دارند سر راهش قرار می‌گیرد و توسط ضحاک، فرایزدی را از جمشیدشاه می‌رباید و او را به نیستی می‌کشاند. آنچه در این اسطوره مهم است این است که خود جمشید است که باعث نابودی‌اش می‌شود. او با وجود آن خردمندی که در ابتدا دارد و روی پاکی و روشنی حرکت می‌کند، براساس تمام امکاناتی که در کنارش دارد با خود می‌گوید بالاتر از من دیگر کسی نیست و این غرور زور پیش را خالی می‌کند. او با غرورش نبرد با یزدان را آغاز می‌کند و خودش را یزدان می‌داند. در جایی از نمایش می‌بینید که می‌گوید مرا جهان‌فرین باید خوانند. این غرور باعث می‌شود از مردم فاصله بگیرد و فرایزدی از کنارش رد می‌شود و بی‌پشت و پناه می‌ماند. اگر خاطراتان باشد در صحنه‌ای که کشته می‌شود تنها می‌ماند و نور که شخصیت مقابل اهریمن است، مقابلش می‌ایستد و می‌گوید قبل از تو هم پادشاهان زیادی بوده‌اند. اما جمشید حرفش را با وجود تنهایی نمی‌پذیرد و در نهایت هم نور را در